

خلافه و مقام شامخ وی آشنا میسازد رشحات قلم و آثار منظوم و منثور و تالیفات فارسی و عربی خود جامی است که در حقیقت آئینه زندگی او است .

امیر دانش پرور و پشتیبان فضل و هنر نظام الدین علیشیر نوائسی که گذشته از مقام دوستی بشاگردی استاد جام نیز مفتخر بوده شرح حال ایشان را بطور تفصیل در کتابی بنام «خمسۃ المتحیرین» بزبان ترکی جغتائی بعد از مرگش نگاشته که بنا به گفته مصنف «موجب تحیر خوانندگان میشود» .

دولتشاه سمرقندی، خوند میر مولف حبیب السیر، سلطان حسین بایقراء مصنف کتاب مجالس العشاق، سام میرزای صفوی مولف تذکره سامی، علی بن حسین کاشفی سبزواری صاحب کتاب رشحات، مولف شقائق النعمانیه و رضی الدین عبدالغفوری لاری شاگرد و محرم راز مولانا جامی هر یک مطالبی درباره ایشان نوشته اند که تماماً خواندنی و قابل توجه است .

آقای علی اصغر حکمت هم در سال ۱۳۲۰ شمسی برای احیای نام این دانشمند بلند مرتبت و شناساندن وی از مجموع مآخذی که گفته شد اطلاعات جامعی جمع آوری و در دسترس علاقه مندان بشعر و ادبیات گذاشته اند که حقیقتاً درخور تحسین و تقدیر است .

زندگانی جامی

کانون زندگی اولیه پدران جامی در مجله دشت اصفهان بوده . در دوره هرج و مرج و ترکتازی ترکان جدش شمس الدین محمد بسمت خراسان کوچ میکنند و در قصبه «خرجرد» جام که اکنون از توابع خواف بشمار میرود مسکن میگزیند و دختر امام محمد شیبانی را که از علماء معروف آن زمان بوده است بزنی اختیار میکنند. از این دختر احمد پدر جامی متولد میشود . احمد چون بعد رشد و بلوغ میرسد فتاوی محل را باور جوع میکنند و پس از آنکه برای خود عاقله تشکیل میدهد بجانب هرات عزیمت میکند. در روز ۲۲ شعبان ۸۱۷ هجری مطابق با ۷ نوامبر ۱۴۱۴ میلادی احمد صاحب فرزند می شود که در غیبتش عماد الدین نام گذاری میکنند . مسافرت احمد پنج سال طول میکشد همینکه چشمش بدیدار پسر روشن میشود او را نورالدین میخوانند و در موقع بازگشت بهرات پسر را با خود میبرد .

خانواده جامی تا موقعیکه در ولایت جام بودند بنام دشتی خوانده میشدند ولی پس از آنکه در هرات رحل اقامت میافکنند و نورالدین ملقب بعبد الرحمن میشود و خود را متخلص بجامی میسازد بدین اسم مشهور میگرددند . خود جامی گفته است :

مولد من جام و رشحه قلمم جرحه جام شیخ الاسلامیست

محمد شهید نورائی

نورالدین عبدالرحمن جامی

نبوغ فکری و عظمت جامی را از زمان حیات تا کنون عاشقان علم و ادب با احترام خاصی یاد کرده و وی را بزرگترین استاد نظم و نثر فارسی در قرن نهم هجری دانسته اند . شهرت علم و اخلاق و فضل و کمال مولانا جامی تنها در حدود خاک و وسیع ایران ما در دوران زندگی او پیچیده نشده بود بلکه در بین تمام پارسی زبانان هندوستان ، افغانستان ، آسیای صغیر و اسلامبول نام نامیش مشهور و بلندی مقام و مرتبه اش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده است .

برای معرفی و شناساندن این دانشمند عالی مقام و شاعر شیرین سخن تذکره نویسان و مورخین ما تنها بذل همت نکرده اند . محققین اروپائی و شرق شناسان هم بمقتضای مقام شامخ و ارجمندش درباره وی و افکارش به فحص و تحقیق پرداخته هر یک بطرز بلندی مقام و علو ذات استاد را ستوده اند . کاپیتن ناسولس در ضمن مقدمه جامی که بر کتاب نفعات الانس نوشته است متذکر شده «جامی نه تنها از لحاظ شعر و شاعری بلکه از جنبه تحقیق و فضائل علمی مسلماً صاحب قریحه سرشار و دانش بسیار است»

پروفسور ادوارد برون محقق انگلیسی جامی را در شمار نوابسغ نامی ایران دانسته و نوشته است «وی گذشته از اینکه شاعری تواناست محقق عالی مقام و عارفی بزرگ است» .

پروفسور یو کئی ادوارد دویچ برتلس ، عضو وابسته فرهنگستان علوم شوروی رئیس شعبه ایران شناسی و بنگاه زبانهای شرقی که در خصوص ادبیات ایران و آسیای مرکزی از قرن نهم هجری تا کنون زحمات فراوانی کشیده و مطالعات بسیار دارد ، جامی را این چنین وصف کرده است «توصیف جامی ضمن چند کلمه کار آسانی نیست . مانع این کار قبل از هر چیز جامع بودن اوست . جامی دزغین اینسکه مظهر کلیه پیشرفتهای ادبی قبلی ایران است دانشمندیست لغت دان مورخ فیلسوف و شاعر است صریح اللهجه که نسبت بدانانی و علم او انسان در بحر حیرت غوطه ور میشود» .

بهترین اسناد و مآخذی که عاشقان علم و ادب را بحقایق افکار و قوای

لاجرم درجریده اشعار بدو معنی تخلص جامی است .
 مولانا جامی را يك برادر و چهار پسر بوده است . از پسران وی فقط خواجه
 ضیاء الدین یوسف است که موجبات مشغولیات پدر را فراهم ساخته و از
 پندهای حکیمانه و نصایح پدرا نه بر خور دار شده است .
 نام برادر مولانا جامی را صاحب مجالس النفاس مولانا محمد ثبت نموده
 و نوشته است « علوم ظاهر را نیک میدانسته و در علم موسیقی مهارتی داشته و قبل
 از جامی فوت میکند » .

میزان استعداد و قابلیت و پایه معلومات استاد جام را از روی مآخذی که
 در دست است میتوان چنین خلاصه نمود که زبان فارسی و مقدمات صرف و نحو
 عرب را نزد پدر آموخته و از این پس در زمره شاگردان جنید که مدرس مدرسه
 نظامیه هرات بوده در آمده و بخواندن کتاب مختصر تلخیص سکاک می مشغول
 میشود . ولی تدریس این کتاب را عملش بعلمت بی نیازی وی ضروری ندانسته
 مطالعه کتاب مطول را توصیه میکند . سپس بعلمت داشتن هوش سرشار و ذهن
 وقاد پس از اندک مدتی بحلقه تدریس خواجه علی سمرقندی که از محققین بزرگ
 و شاگرد میرسید شریف علامه جرجانی است در میآید و پس از چهل روز که خود را
 از درس استاد مستغنی مینماید برای فرا گرفتن معلومات بیشتری بحوزه درس
 مولانا شهاب الدین جاجرمی که یکی از دانشمندان بنام و افاضل عصر بوده است
 وارد میشود و در موقعیکه وارد سمرقند میشود بدرس قاضی زاده روم که سر
 آمد دانشمندان زمان بوده است حاضر میگردد . در همین موقع است که در شرح
 ملخص چغینی که نتیجه افکار استاد است تصرفاتی میکند و بعضی از نوشتهجات
 قاضی راحک و اصلاحی مینماید که قاضی زاده را بنظر نمیرسیده و یقیناً از همین
 رو است که قاضی زاده در وصف مولانا جامی گفته است : « تا بنای سمرقند
 است هرگز بجدوت طبع و قوت تصرف این جوان جامی کسی از آب آمویه عبور
 نکرده است » .

صاحب رشحات از قول مولانا معین تونسلی راجع بطبع دراک و هوش
 فوق العاده استاد جام نوشته است « ایشان چون بدرس مولانا خواجه علی در
 می آمدند هر شبیه ای که از نتایج طبع مستعدان در میافتاد بدیهه ایشان آنرا رفع
 میکردند و هر روز دوسه شبیه وارد و اعتراض خاص در آن مجلس از آثار مطالعه
 خود میگذاشتند و میرفتند . روزی سخن از استادان و معلمان ایشان در میان
 افتاده بوده است . ایشان فرموده اند که پیش هیچکدام از استادان چنان سبقتی
 نگذرانیده ایم که ایشان را بر ما غلبه و استیلائی بوده باشد . بلکه همیشه بر هر
 یکی در بحث غالب بوده ایم احیاناً بماسر بسری میگردد و هیچیک را در ذمه

ما حق استادی ثابت نیست و ما بحقیقت شاگرد پدر خودیم که زبان از وی
 آموختیم .

بالجمله این دانشمند عالی مقام برای تحصیل علوم مختلفه زحمت فراوان
 کشیده و بواسطه تسلط و احاطه بر زبان عرب بسیاری از شاهکارهای شاعران
 عرب را به بهترین وجهی بزبان پارسی در آورده و از حیت مضامین و تلفیق جمل
 کلام خود رازینت خاصی بخشیده است . در ضمن اشعاری که سروده علم و اطلاع
 کامل خود را در صرف و نحو زبان عرب منطبق حکمت مشائی حکمت اشراق
 حکمت طبیعی حکمت ریاضی علم فقه و اصول علم حدیث و تفسیر و علم هیأت بیان
 نموده است .

استاد بزبان پارسی در ایران ، ترکستان ، هندوستان جملگی استاد
 جام را در فن شعر و شاعری سرآمد و دران خود دانسته و با اذعان به بلندی مرتبت
 و استادی وی خاتم الشعرا پیش خوانده اند و ما هم اکنون می بینیم در حقیقت سخن
 بگزارف نگفته اند و از قرن نهم تا قرن سیزدهم ستاره درخشانی چون جامی در
 آسمان ادبیات ایران طلوع نکرده است .

مولانا جامی در آثار خود همه جا بعظمت شعر و شاعری اشاره نموده و
 در کتاب بهارستان خود فصلی مشبع و تعریفی جامع از شعر نموده ولی با این
 وصف بواسطه پیدا شدن شاعران بی مایه چاپلوس و متملق که در اثر بی دانشی
 شعر را وسیله کسب و روزی قرار داده و بعلمت دانش پروری و شعر دوستی سلاطین
 و شاهزادگان تیموری بازاری رواج داشتند از شعر و شاعری مذمت کرده و
 دادشکوه و شکایتش تاحدی بلند شده که شعر ظهیر فاریابی را که گفته است :
 « شعر در نفس خویشتن بد نیست
 ناله من ز خست شرکاست »
 تضمین نموده و در پایان سروده است .

هر که مخدول و خاسرش خوانند
 خوشتر آید که شاعرش دانند
 لفظ شاعر اگر چه مختصر است
 جامع صد هزار شور و شراست
 نیست یک خلق و سیرت مذموم
 که نگردد از این لقب معلوم
 در مثنوی تحفه الا بر را نیز شاعران فرومایه و متملق را بی حد سرزنش
 نموده و فرزند خود خواجه ضیاء الدین توصیه کرده است که هرگز گرد فن
 شعر و شاعری نگردد .

آثار منظوم مولانا جامی جملگی حکایت میکنند که در سرودن اشعار
 (مثنوی ، غزل ، قصیده) مهارت خاصی داشته و از ذکر نام استاد سخن با تجلیل
 و احترام بسیار دریغ نه نموده است . استادی حکیم خاقانی را در فن قصیده
 سرامی ستوده و در غزل سرامی طرز و اسلوب کمال خچندی را اختیار نموده و در

روش مثنوی سرائی خود را مدیون حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی دانسته است. در دفتر سوم سلسله الذهب نیز از رود کی عنصری، معزی، انوری، سعدی، سنائی، ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی تعریف و تمجید کرده و در مثنوی سلمان و ابسال از نبوغ و عظمت فکر عارف روم سخن گفته است. مولانا جامی را اشعار فراوانیست که حکایت از جذب و عشق با سوز و گداز میکند و از ادامه حال و نشاط وی تا هنگام پیری حکایت مینماید. چنانچه گفته است:

بحمداله که تا بودم در این دیر
چو دایه مشک من بی ناهه دیده
چو مادر بر لبم پستان نهاده است
اگر چه موی من اکنون چو شیر است
به پیری و جوانی نیست چون عشق
که جامی چون شدی در عاشقی پیر
از مولانا جامی مزاحها و لطائف نقل نموده اند که مجموعه از افکار عمیق و جذبات سخنان بلند و حاضر جوابی وی با ملاحظ و شیرینی خاصی حکایت میکند. همچنانکه گفته است:

با پسر گفت پیری از همدان
خویش را عمری آزمودستی
گفت با او پسر که ای با با
گفت آنکس که بامداد پگاه
دردش این هوس که بی رنجی
چون با اینجا رساند پیر سخن
بوده ام ریش گاو تا هستم
فخر الدین علی کاشفی چهل سال پس از وفات جامی در کتابی که بنام «لطائف الطوائف» تالیف نموده از استاد جام حکایاتی نوشته که خالی از لطف نیست از جمله نوشته است:

شاعری بنزد جامی آمد و گفت چون بخانه کعبه رسیدم دیوان شعرم را برای تیمن و تبرک در حجر الاسود مالیدم ایشان هم گفتند «اگر در آب زمزم میمالیدی بهتر بود».

سخن کوتاه: استاد جام پیوسته با زبان شیرین و بیان نمکین دل از عارف عامی میبرد و با حسن معاوره و صورت بشاش انبساط خاطر هر مغموم و مغمومی که با وی روبرو میگردد فراهم میساخت. در مثنوی سبحة الابرار اشعاری

در خصوص گفتگوی پیر زال و بیمبر اسلام سروده که در این زمینه داد معنی را داده است:

کرد آن زال کهن سال سؤال
روز محشر که بهشت آرایند
شود آن منزل عالی و طنان
گفت حاشا که چنان خوش وطنی
گل آن باغ جوانان باشند
پیر زن چون ز نبی قصه شنید
از فغان زمزمه غم بر داشت
شد نبی مؤده دهش چابک و چست
یک بیک دختر دوشیزه شوند
اول کسار جوانی بخشند

از نبی کی شه فرخنده خصال
رستگاران به بهشت آسایند
راحت آسود چومن پیر زنان
گردد آرامگه پیر زنی
غنچه اش تنگ دهانان باشند
نال از سینه پر غصه کشید
وز مژه گریه ماتم داشت
که همه کهنه عجزان ز نخست
کی در آن روضه پاکیزه شوند
وانگه آمال و امانی بخشند.

استاد جام در صنعت ترجمه نیز ید طولانی داشته و در هر موقع که باین کار دست زده جانب امانت را رعایت نموده است تنها خرده ای که بروی گرفته شده اینست که در پروراندن مطلب مراعات اختصار را نکرده است ولی در هر حال در فن ترجمه که کار بسیار مشکلی است صاحبان فن جامی را استاد دانسته اند.

راز گامیابی جامی

مولانا جامی به علت قوت حافظه و هوش سرشار و فهم ذاتی علوم مختلفه را فرا گرفت و صاحب معلومات وسیعی شد تا آن حد که در زمان حیات خویش سلطان ملک سخن گردید. اشتها وی را باید مدیون ذوق و شوق و آفری که بمطالعه داشته است بدانیم. زیرا هیچگاه موضوعی را که مطالعه میکرد نفهمیده نمیکنداشت و با اینکه در اوائل امر از حیث معیشت در نهایت سختی و مضیقه بسر می برد از درس و مطالعه غافل نمیشد. در این باره خود وی گفته است «ما در ایام شباب هرگز تن بملالت و خواری در ندادیم چنانچه اکثر مستعدان و افاضل سمرقند و هرات پیاده در رکاب قاضی روم و خواجه علی سمرقندی میرفتند ما هرگز با ایشان موافقت نه نمودیم بلکه هرگز بر عادت ارباب درس بملازمت در خانه ایشان نیز رغبت نکردیم و بواسطه آن تمقیص تمام بوصول وظیفه ما راه یافت».

برای بیان استغناء طبع و عزت نفس و بی طمعی جامی هیچ گفته ای بلیغ تر از اشعار خود او نیست که گفته است:
بدندان رخنه در پولاد کردن
بناخن راه در خسار بریدن

فرو رفتن بآتشدان نگونسار
 بفرق سر نهادن صد شتر بار
 بسی بر جامی آسان تر نماید
 استاد جام مردی بلند همت
 هست همت چومغزو کار چوپوست
 همت مرد چون بلند بود
 اگر بنا باشد برای ثبت نام رادمردان و آزاد یخواهان جهان لوحه‌ای
 ترتیب دهند بیقین نام مولانا را در آن بچشم خواهیم دید زیرا در عصری که وی
 میزیسته و مستقنی از توصیف است آزاد یخواهی و حریت طلبی شعارش بوده .
 برای اثبات این مدعی کافیست در اشعاریکه درستایش آزادگی و شرافت انسانی
 سروده و از مردم زحمتکش حمایت و یابوری کرده اند کمی دقت و امعان نظر شود
 مرد کاسب کز مشقت میکند کف را درشت
 بهر نا همواری نفس دغل سوهانگر است
 ساغر راحت بود از کسب و بر کف آبله
 وقت آنکس خوش که راحت یافته زین ساغر است .
 در سیخه‌الابرار در ضمن قطعه‌ای از عز آزادی و آزادگی سخن گفته و داد معنی
 داده است .

پیلک دیده آتشباره چین
 زمشوق جانب مغرب دویدن
 که بار منت دونان کشیدن
 استاد جام مردی بلند همت بوده و برای هدایت خلق گفته است :
 کار هر کس بقدر همت اوست
 در همه کار ارجمند بود .
 پشته خار همی برد به پشت
 هر قدم دانه شگری میگاشت
 وی نوازنده دل‌های نژند
 چه عزیزی که نکردی بامن
 تاج عزت بسرم بنهادی
 گوهر شکر عطایت سفتن
 رخس پندار همیراند ز دور
 گفت کای پیر خرف گشته خموش
 عزت چیست عزیزت کدام
 عزت از خواری نشناخته‌ای
 که نیم بر در تو بالین نه
 نان و آبی که خورم و اشامم
 بخشی چون تو گرفتار ساخت
 بر در شاه و گدا بنده نکرد
 عز آزادی و آزادگییم

خار کش پیری بادلق درشت
 لنگ لنگان قدمی بر میداشت
 کای فرازنده این چرخ بلند
 کنم از جیب نظر تا دامن
 در دولت برخم بکشادی
 حد من نیست ثنایت گفتن
 نو جوانی بجوانی مفرور
 آمد آن شکر گذارش بگوش
 خار بر پشت زنی زین سان کام
 عمر در خار کشی باخته‌ای
 پیر گفتا که چه عزت زین به
 کای فلان چاشت بده یا شامم
 شکر گویم که مرا خوار ساخت
 بره حرص شتابنده نکرد
 داد با این همه افتاد گیم

دستگیری ضعیفان و حمایت مظلومان را پیوسته وجهه همت بوده و
 آسایش روح و فکر خود را در کمک بمستمندان میدانسته و برای اصلاح امور
 اجتماع اتحاد و اتفاق را توصیه می کرده چنانچه گفته است :

گفتند در این سراچه پست
 بالا نرود صدا زیک دست
 تا دست دگر نسا زیش یار
 نبود بصدا دهی سزاوار
 تا جفت نگر ددش دو بازو
 خود گو که چه سان شود ترازو
 از هنر دوستی استاد جام و تشویقی که از توده خلق برای کسب هنر مینموده
 اگر نا گفته بگذریم الحق گناهی عظیم مرتکب شده ایم چه خوب گفته است :
 پو نادانان نه در بند پدر باش
 پدر بگذار و فرزند هنر باش
 چو دود از روشنی نبود نشان مند
 چه حاصل ز آنکه آتش راست فرزند
 شرح تمام مکارم این خداوند اخلاق و صاحب ملکات فاضله که مقام
 انسانی را بسیار شامخ دانسته و گفته است « همت عارف چو گردد زور مند -
 هر چه خواهد آفریند بی گزند » و با اینکه به پیروان مکتب خود تعلیم داده
 است :

ز اول و آخر خود یاری کن
 خویش راهم بخود ارشادی کن
 و بنرمان نیز به بین تا که چه
 نکته دان شو به یقین تا که چه
 بقول معروف مثنوی هفتاد من میشود ولی باید یاد آور شد که چنین
 شخص با داشتن اینهمه فضل و دانش و محاسن حمیده بسیار متواضع و فروتن
 بوده است تا حدیکه علیشیر نوائی در خمسه المتهجیرین نوشته است « آن حضرت
 درافت و خیز گفت و شنید و خوراک و پوشاک در میان اصحاب چنان رفتار میکردند
 که کسیکه از راه دور آوازه کمالات ایشان را شنیده و بزیارت ایشان میامدند
 از بی تعیینی در میان اصحاب و ملازمین تا معرفی و القای مساله ای نمی شد
 نمیشناختند » .
 خلاصه آنکه بسیار ساده و بدون تکلف زندگی میکرد هیچگاه در بند
 شکم نبود اغلب بقدای ساده و حاضری میساخت و با فقیرترین مردم همکاسه می
 شد و بیشتر اوقات باقبائی آستین گشاد و گاهی باعامه روی زمین مینشست و
 دوستان را بصحبت و امیدداشت و همواره تکیه کلامش این بود « که مارا خود
 سخن نیست » .
 بالاینوصف عظمت جاه و مقامش نزد سلاطین وقت زیاده از حد بود .
 نوشته‌اند سلطان حسین باقراء هنگامی که میخواست مدرسه جدیدی که در
 هرات ساخته بود افتتاح کند جشنی عظیم برپاساخت و از کلیه دانشمندان و فضلاء
 و محترمین دعوتی خاص بعمل آورد و جایگاه طرفین تخت سلطنت را برای

جامی و علی شیر نوائی صدراعظم خود اختصاص داد ، اما جامی هنگام ورود بمدرسه بعلمت پیری و ناتوانی نتوانست خود را بمحل مخصوص خود برساند بناچار در باین مجلس بزمن نشست . شاه و شاهزادگان بالفور جملمگی در پیرامون وی جای گرفتند و بتعظیم و تکریمش پرداختند .

عظمت مقام جامی را نباید تنها منحصر بدوران کهولت و پیریش دانست . در عنفوان شباب هم وقتیکه برای گردش بسمرقند رفت و مولانا فتح اله تبریزی استاد میرزا الخ بیگ از درجه مقامات علمی و معنویش آگاه شد دچار حیرت گردید و وصیت شهرتش بجائی رسید که بزرگان و علما و دانشمندان عصر جملمگی اعتراف نمودند « از خراسان تا کنون چنین مردی بر نخاسته » و سلطان وقت میرزا الخ بیگ که خود دانشمندی بنام بود همیشه در صدر مجالس خویش جای استاد جام را معین مینمود .

بالجمله این دانشمند محقق با اینهمه تعظیم و تکریمی که سلاطین و دانشمندان در حقیقش روا میداشتند و اهل ذکرو معنی مطابق مقتضیات زمان وی را پیرو مرشد میخواندند داعیه نداشت و تنها برای رفاه حال مردم و تهذیب نفس و ازدیاد ملکات فاضله جامعه اهتمام میورزید و عملا بمردم حالی میکرد از امور ضروری زندگانی خود هیچگاه نباید انصراف حاصل کنند و تامین معیشت را در درجه اول اهمیت بدانند .

مشرب جامی

از مطالعه مستندات تاریخ مذهبی ایران در قرن ۸ و ۹ هجری چنین مستفاد میشود که مذهب رسمی تسنن و روش اهل جماعت بوده و زحمایتیکه خواجه طوسی علامه حلّی و شهید اول برای تحکیم مبانی اصول و قواعد شیعه امامیه کشیده بودند برای رواج کامل مذهب شیعه در ایران تاغلبه شاه اسماعیل که بنفع شیعیان خاتمه یافت کافی نبوده و همواره بین پیروان تسنن و شیعه امامیه اختلافات شدیدی درمی گرفته و هر کوشه و کناری بساط لنگر و خانقاهی برپا میشده و طبقات مختلفی از عرفا بوجود آمده بودند . احترام و تجلیل تیمور و خاندانش بشیخهای طریقت نیز سبب شد پیروان طرائق مختلفه راه مبالغه را پیمایند . از میان این طبقات در اواخر قرن هشتم فرقه ای بوجود آمد که متمصب در تسنن بود و بنام نقشبندیه شهرت یافت .

این فرقه برای پیشرفت خود لازم دید با سلاطین مساوراء النهر روی موافق نشان دهد . بدینترتیب مشایخ و پیروان طریقت نقشبندیه توانستند طریقت خود را تا اقصی نقاط خاک خراسان و هندوستان بسط دهند . جامی هم چون در عنفوان شباب برای کسب علوم بهرات و سمرقند رفت با بزرگان این سلسله آشنا

شد و با اصول و عقائد این فرقه پرورش یافت . ولی اصولا چون جامی بیشتر اوقات را در هرات می گذراند و این شهر محل امتزاج عقائد شیعیان و سنیان بود با وضع خاصی روبرو گردید . باین معنی که نه میتوانست مبادی امامیه را انکار کند و نه از طریق عامه روبرو گرداند بدینسبب گروهی ویرا ناصبی و گفته هایش را کفر و زندقه شمردند و دستهای دیگر او را در عداد علماء طراز اول اسلام دانستند .

ولی محققین اظهار عقیده نموده اند که جامی متکسی بر اصول عقائد متکلمین اشاعره و فقهای شافیه بوده و از طریق تصوف و عرفان منتسب بمتصوفه نقشبندیه ماوراء النهر و خراسان است . و برای اینکه بدانیم هیچگاه ادعائی نداشته اظهار کشف و کرامتی نکرده بمعنای مجاز سرگرم تقلید آداب تصوف نبوده و بلکه برعکس باشخاصی که با این دست آویز دکان و دستگاہی درست می کردند تاخت میاورده بگفته خود وی استشهاد می شود .
از جامی پرسیدند چرا از تصوف کم می گوئید . جواب داد « انگار که یکدیگر را زمانی بازی دادیم » و در جای دیگر گفته است :

میزند شیخ ما ز شور و شهب
سر پر از کبر و دل پر از اعجاب
صف زده گردش از خراب گله
چيست این ؟ شیخ ذکر میگویی
ناگهان مرد کی دوبه از در
که فلان خواجه یا امیر رسید
شیخ و اصحاب او زدست شدند
ذکر راشد چنان بلند آهنگ
آن یکی بر دهان کف آورده
و اند کر حبیب خرقه چاک زده
خنکی چند کرده خود را گرم
شیخ چون ذکر را فرود آورد
سرخن از کشف راند و زالهام
او ز تحقیق دم زند اما

صبحه ای صبحگاه و هی هی شب
روی در خلقی و پشت بر محراب
در فکنده بشهر و لوله
لوٹ غفلت بند کر می شوید
کرد در گوش شیخ و باران سر
حضرت شیخ را محب و مرید
و ز شراب غرور مست شدند
که از آن مردم آمدند به تنگ
و ز کف خود طپانچه ها خورده
دمبدم آه درد ناک زده
نه ز خالق نه از حلیق شرم
رو به میدان گفتگو آورد
فرق گوید میان حال و مقام
رسم تقلید سازدش رسوا

میراث ادبی جامی

در عصری که جامی زندگی میکرد سلاطین و بزرگان دوستدار علم و ادب و مشوق ارباب هنر بودند و اهداء کتابهای خوب و مفید از طرف سلاطین و بزرگان بیکدیگر و نشر آثار دانشمندان رواجی کامل داشت خاصه اینکه کتاب

منشآت جامی حکایت میکند که خود وی باب مکاتبه اش با پادشاهان بزرگان وزیران و معارف هندوستان قسطنطنیه شیروان و غیره مقفوح بوده . بنا بر این می توان گفت تمام آثار ادبی و میراث فکری وی از دستبرد زمان محفوظ مانده و وجود آثارش در کتابخانه های آسیا و اروپا برای تأیید این نظر کافی است .
دوره نبوغ فکری و نظری استاد جام را باید از سن چهل سالگی بعد بدانیم زیرا عمده تالیفات و آثار منظوم و منثورش در زمان سلطان حسین با یقراء و بر حسب استدعاء و تشویق شاگرد عالی مقامش امیر نظام الدین علی شیر نوائی در بین سالهای ۸۷۴ تا ۸۸۹ هجری صورت گرفته است .

تعداد تالیفات مولانا جامی را تذکره نویسان و مورخین بتفاوت ۴۷۰۵۹۶۲ جلد ذکر نموده اند . سام میرزای صفوی در تحفه سامی اسامی تالیفات وی را ذکر نموده و تعداد آثار را از هر بی و فارسی نظم و نثر کوچک و بزرگ ۴۵ جلد قلمداد نموده ولی عبدالغفور لاری تالیفات استاد خود را ۴۸ جلد دانسته است .

اخیراً آقای حکمت در کتابیکه بنام جامی تدوین نموده است در اثر تحقیقات فاضلانه و عمیقانه ای که در این باره بعمل آورده اند نام کتاب دیگری از جامی بر فهرست اسامی تالیفات وی مزید نموده اند که تجنیس اللغات یا تجنیس النخط نام دارد و نوشته اند که ظاهراً باید در لندن و کلکته بچاپ رسیده باشد . بنا بر این نوشته عبدالغفور لاری بنظر صحیح ترمی رسد زیرا صاحب تذکره مرآت الغیال که مولفات جامی را ۹۹ جلد بشمار آورده اصولاً مبادرت بذکر اسامی و شرح آن نکرده است .

وفات جامی

جامی پس از هشتاد سال زندگانی در روز پنجشنبه ۱۸ محرم سال ۸۹۸ هجری مطابق باماه نوامبر ۱۴۹۲ میلادی در وقت اذان صبح چشم جهان بینش بسته شد و اشعار دلقریب وی باقی ماند . چنانکه گفته اند :

جامیکه آفتاب سپهر کمال بود تصنیف کرد غلام پسر نسخه بیحسب
رفت از جهان و ماند میان سخنوران تاریخ فوت خویشتن اشعار دلقریب

امیر علی شیر نوائی در باره فوت استاد خود نوشته است :

۸۹۸

«چون خبر فوت جامی در شهر منتشر شد اکابر و اشراف از اطراف رسیده و جلنگی لباس ماتم و عزا پوشیدند و حضرت سلطان صاحبقران تشریف آورده بهای - های گریستند و مولانا ضیاء الدین یوسف را از روی شفقت در آغوش گرفته و سایر اصحاب را تسلیتها فرمودند و این حقیر را صاحب عزا

منظور و بحال دلسوزی اظهار و اشکریزان نصایح و مواعظ در ربار فرمودند و چون در مزاج مبارکشان آثار ضعیفی بود بمقر سلطنت و مسند خلافت مراجعت فرموده تمامی شاهزادگان و ارباب کسان دولت را در تشییع محفله آن مرحوم امر فرمودند . سلطان احمد میرزا و مظفر میرزا و سایر شاهزادگان در دوش گرفتن یکدیگر سبقت میجستند تا بدین ترتیب بمصلی رسیدند .

سخن کوتاه کنم با چنین عزت و احترام جنازه این دانشمند محقق و عارف عالی مقام را در مقبره استاد طریقتش مولانا سعدالدین کاشغری که در شمال غربی شهر جدید هرات واقع و معروف به «تخت مزار» است بتخاک سپردند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
موسسه تخصصی زبان